



فقه و فقاہت در اندیشه جعفری^۱

دکتر عزت السادات میرخانی

استادیار دانشگاه امام صادق^(ع)

چکیده

در تاریخ سراسر تحول و افتخار تشیع راستین نقاط ویژه و الفقه‌های درخشانی به چشم می‌خورد که اصولاً مطلع آن اعتقاد به امامت و استمداد از خورشید تابناک ولایت است. امامتی که با عصمت همراه گردیده و با محبت و ولایت بهم آمیخته و سیاست و دیانت را یکجا پذیرا گشته است و در نهایت با تمسک ولایی در ابعاد مختلف زندگی، عزت و صلابت را ره‌آورد این اندیشه ساخته است. از این جاست که مفاهیمی چون عدالت علوی، فقاہت جعفری، نهضت مهدوی در مبانی نظری و رویکردهای عملی قوت ویژه‌ای را به این مکتب بخشیده است و رسالتی سنگین بر دوش حاملان این اندیشه نهاده تا در حفظ و حراست، و احیا و ابقای آن، بدون از انحراف و التباس، و جمود و التقاط، پیرو امامان خویش باشند. در همین راستا پردازش‌های تحلیل‌گرایانه حرکت علمی و نهضت فقهی امام جعفر صادق^(ع) به خاطر جامعیت و قابلیت آن در پاسخگویی از یکسو و شباهت عصر آن امام همام با عصر کنونی از سویی دیگر از ضرورت خاصی برخوردار می‌سازد. در این نوشتار اهتمام نویسنده بر پردازش موضوعاتی چند با محوریت «فقه و فقاہت در اندیشه جعفری» است که در آن شرح موضوعات فرعی ذیل ارائه می‌گردد.

الف - تبیین جایگاه علمی جعفر بن محمد^(ع) در اندیشه صاحب‌نظران از مکاتب مختلف و نقش ایشان در قوت بخشی فقه جعفری.

ب - جایگاه مُقَلَّد و مُقَلِّد در اندیشه جعفری و هدف ایشان از طرح این موضوعات

ج - قرآن‌باوری و استدلال محوری در فقه جعفری.

واژگان کلیدی

فقه جعفری، قرآن محوری، مُقَلِّد، مُقَلِّد، استدلال، استناد، شیوه استنباط

۱- کار ارزیابی مقاله در تاریخ ۸۴/۱۱/۲ آغاز و در تاریخ ۸۴/۱۱/۲۳ به اتمام رسید.



نگاهی به شخصیت علمی و عملی امام صادق (ع) در سایر مکاتب

قبل از ورود به عرصه ویژگی‌های فقه جعفری و بررسی نقش راستین صادق آل‌محمد (ع) در تدوین و تکمیل و اسلوب‌سازی و نظام‌داری آن، ضرورت بحث ایجاب می‌کند که ابتدا به بررسی جایگاه و شخصیت عظیم این امام همام و جایگاه علمی ایشان بپردازیم و نیز نیم‌نگاهی از دریچه دید اندیشمندان و سایر فرق، به مرتبت و منزلت علمی و عملی حضرتش بیفکنیم تا به اهمیت و وسعت نهضت فرهنگی ایشان که به مثابه رجعتی راستین و انقلابی در رجوع به سنت نبوی و احیا تفکر عدالت‌گستر علوی بود، بیشتر پی ببریم. مضاف بر آنکه تأثیر این جنبش علمی در قرون و اعصار بعد، خاستگاه پیشرفت‌هایی عظیم در علوم مختلف میان دانشمندان اسلامی گردید و در زمانی که غرب در افول علمی دوران قرون وسطایی قرار گرفته بود، مشرق زمین منشأ و مبدأ تکون علوم و فنون متعدد در عرصه علوم عقلانی، طبیعی، تجربی، انسانی و علوم آزمایشگاهی گردید. این تحول و آزاد اندیشی در عرصه علوم و فنون، خاستگاهی جز توسعه علوم اسلامی از طریق ائمه دین و شاگردان مکتب آنان نداشت و مکتب علی و فرزندان او (علیهم‌السلام) به رغم محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها از چنان نورانیت و حقانیت و جاذبه و محتوایی برخوردار بود که دل و اندیشه هر انسان تشنه دانش و بینش را به سوی خود جلب می‌نمود. لذا اگر چه حکومت‌ها و خلفای آنها به هیچ وجه سر سازش و انقیاد در برابر ائمه (ع) را نداشتند، لیکن در مباحثات و مناظرات پیوسته مجذوب و محکوم شیوه‌های استدلالی و واقع‌گرایانه آنان بودند. و به خاطر همین نفوذ علمی بود که علمای سایر مذاهب و ملل از اقصی نقاط عالم به سوی آنان می‌شتافتند و به بیان آنان استناد و استدلال می‌نمودند. این امر در مورد صادق آل‌محمد (ع) از بداهت و وجاهت خاصی - در میان سایر ملل - برخوردار بود.

استاد مطهری درباره این مقطع از زمان می‌گوید: در زمان بنی‌عباس عموماً و در ابتدای آن بالخصوص، اوضاع طور دیگری شد (نمی‌خواهم آن را به حساب



آزادمنشی بنی‌عباس بگذارم. به حساب طبیعت جامعه اسلامی باید گذاشت؛ به گونه‌ای که اولاً - حریت فکری در میان مردم پیدا شد ...؛ ثانیاً - شور و نشاط علمی در میان مردم پدید آمد. یک شور و نشاط علمی‌ای که در تاریخ بشر کم سابقه است که ملتی با این شور و نشاط به سوی علوم روی آورد، اعم از علوم اسلامی و یا علمی که به اصطلاح علوم بشری است، یعنی علوم کلی انسانی است مثل طب، فلسفه، نجوم و ریاضیات ... ناگهان یک حرکت و یک جنبش علمی فوق‌العاده‌ای پیدا می‌شود و زمینه برای اینکه اگر کسی متاع فکری دارد عرضه بدارد، فوق‌العاده آماده می‌گردد. تا قبل از اواخر زمان امام باقر (علیه‌السلام) و دوره امام صادق (علیه‌السلام) [این زمینه] اصلاً وجود نداشت... اگر بنی‌عباس هم می‌خواستند جلوی آن را بگیرند امکان نداشت، زیرا نژادهای دیگر - غیر عرب - وارد دنیای اسلام شده بودند که از همه آن نژادها پرشورتر همین نژاد ایرانی بود، از جمله آن نژادها مصری بود، از همه قویتر و نیرومندتر و دانشمندتر «بین‌النهرینی‌ها» و سوری‌ها بودند... [این عوامل] زمینه را برای تبادل افکار فراهم کرد و اینها هم که مسلمان شده بودند بیشتر می‌خواستند از ماهیت اسلام سر درآورند، ... ملت‌های دیگر آن چنان در اطراف قرآن و مسائل مربوط به آن کاوش می‌کردند که حد نداشت، روی کلمه به کلمه قرآن فکر و حساب می‌کردند (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۱۴۵ - ۱۴۶).

نقطه محوری و حلقه ارتباط چنین جنبش علمی در جهان آن روز جز تدبیر و بینش ژرف صادق آل‌محمد (ص) نبود. امام (علیه‌السلام) حکمت و عقلانیت، وحی و عرفان، علم و عمل، ماده و معنا، دنیا و عقبی را به هم مرتبط ساخته و با این تفکر توانسته بود به تمام ابعاد نیازهای انسان چه در حیات مادی و چه امور ماورائی پاسخ مناسب دهد و بدور از افراط و تفریط، جمود و التقاط، انحراف و التباس، و کتمان و تحریف، به تولید و ترویج و تبیین علوم مختلف بپردازد و اگر هیچ حجتی در اثبات تقدم ایشان نسبت به سایرین در کمالات و امامت در پرتو وحی و عصمت برای آن امام، جز همین نهضت جامع علمی نبود، کافی بود که حقیانیت امامت را در شیعه به اثبات رساند و نقش محوری امام را در سامان‌دهی امور



دین و دنیا کفایت نماید.

شاید یکی از ادله‌ای که حضرت را به کناره‌گیری از امر خلافت و امیریت و اقدامی در موارد پیشنهاد افراد و احزاب برای تشکیل حکومت، هیچ‌گونه تمایل و اقدامی از سوی حضرت صورت نمی‌گرفت، این بود که بعد از دوران خفقان‌زای بنی‌امیه و رشد افکار و مکاتب انحرافی در داخل حکومت اسلامی، فرصت بدست آمده برای امام (علیه السلام) بهترین موقعیت برای بیان واقعیات دین و جداسازی اسلام اصیل از القائات انحرافی بود. از سوی دیگر نیاز اندیشمندان سایر بلاد به درک حقیقت اسلام و دسترسی به حقایق و اندیشه‌های ناب آن و احکام و قوانین جامع و کامل این دین، ضرورت چنین اقدامی را از سوی امام صادق (علیه السلام) قطعی می‌نمود. زیرا اگر اندیشه مردم برای یک حرکت سیاسی از توجیه لازم و بینش صحیح برخوردار نباشد و آمادگی فرهنگی برای یک حرکت فکری مقرون با تحول اجتماعی دیده نشود، قطعاً آن حرکت به نتیجه مطلوب منجر نخواهد شد.

لذا اندیشمندان سایر فرق و ملل و نیز امامان اهل سنت، با واسطه یا بدون واسطه خود را به صادق آل محمد (علیهم السلام) مرتبط دانسته و شاگردی او را نقطه عطف زندگی خود و مایه افتخار محسوب می‌نمودند.

بعلاوه آنکه در میان آنان هم نصوص فراوانی بود مبنی بر اینکه پیامبر اکرم (علیه السلام) در زمان حیات خود جانشینان منسوب و خلفای بعد از خود را کراراً حتی با نام شخصی معرفی نموده، ویژگی هر کدام را تشریح و رجوع به آنان را ضروری شمرده بود. لذا آنان که در امر حاکمیت و خلافت هم معتقد به امامت و رهبری بلافصل نبودند در فضیلت و رفعت و محبت به ایشان غالباً تردیدی نداشتند.

جایگاه ائمه (علیهم السلام) در لسان علمای عامه

لذا در کتب آنان تعبیری از رسول خدا (علیه السلام) در اینکه «الأئمة بعدی اثنا عشر کلهم من قریش و من بنی هاشم» و معرفی ایشان به عنوان «امام» «خليفة» و «قیم» و «امیر»



سابقه روشنی داشت^۱ (ابن حنبل، ۱۴۱۲ هـ ج ۵، ص ۹۷؛ عسقلانی، ۱۴۱۸ هـ، ج ۱۳، ص ۱۷۹).
قندوزی حنفی در کتاب «ینابیع الموده» می‌گوید: احادیث دال بر خلفا پیامبر (ﷺ) چیزی است که شهرت آن از طرق کثیره‌ای وارد است حتی زمان و مکان ایشان در شرح کلمات رسول‌خدا (ﷺ) بوده و مراد رسول‌خدا (ﷺ) از حدیث خلافت و بیان تعداد آنها همان اهل‌بیت و عترت او هستند زیرا غیرممکن است که بتوان خلفای بعد از ایشان را که از صحابه هستند، جزو خلفایی دانست که پیامبر (ﷺ) بعنوان «اثنی‌عشر» بیان نموده است، زیرا ممکن نیست ما این کلام را بر ملوک اموی حمل کنیم. چون تعداد آنها از دوازده زیاده‌تر و ظلم آشکار و فاحش آنان جز «عمر بن عبدالعزیز» بر احدی پوشیده نیست و به علت آنکه پیامبر (ﷺ) فرمود: «کلهم من بنی‌هاشم» و اینان از بنی‌هاشم نبودند ... و نه می‌توان این حدیث را بر ملوک بنی‌عباس منطبق کرد زیرا ایشان هم از جهت عدد و هم از جهت اینکه نه حریم آیه «قل لا أسئلكم علیه أجرأ آلا الموده فی القری» (شوری، ۲۳) را رعایت کردند و نه حدیث کسا را، پس بناچار باید این حدیث را حمل بر ائمه اثنی‌عشر از اهل‌بیت و عترت پیامبر (ﷺ) کرد، زیرا اینان أعلم اهل زمانشان بودند و علوم ایشان از طریق پدرانشان اتصال به جدشان پیامبر (ﷺ) داشت که این علوم حصولی نبود بلکه وراثتی و لدنی شکل گرفته بود. و اهل تحقیق و کشف و توفیق این معنا را تأیید می‌کنند که مراد پیامبر (ﷺ) از این گونه احادیث، ائمه دوازده‌گانه از اهل‌بیت ایشان بود که حدیث ثقلین هم مرجح آن است (القندوزی حنفی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۰۲).

همین عالم حنفی درباره اینکه پیامبر (ﷺ) حتی نام امامان (علیهم‌السلام) را بیان نموده‌اند - چنانچه در متون عامه کراراً یافت می‌شود - می‌گوید: جندل بن جناده بن جبیر یهودی بر پیامبر (ﷺ) داخل می‌شود و می‌گوید: «یا محمد أخبرنی عما لیس لله و عما لیس عندالله و عما لا یتلمه الله». پیامبر (ﷺ) در پاسخ می‌فرماید: آنچه که برای خدا نیست «فلیس لله الشریک» و اما آنچه نزد خدا نیست «فلیس عندالله ظلم العباد» و اما آنچه که در علم خدا نیست، این قول انحرافی شماست که می‌گوید: «عزیر ابن‌الله» و خدا می‌داند



که او مخلوق و عبد اوست نه فرزند او در این جا «جندل» شهادتین را بر زبان جاری می‌کند و می‌گوید: «أشهد ان لا اله الا الله و أنتك رسول الله حقاً و صدقاً» او سپس می‌گوید من در عالم رؤیا موسی بن عمران را دیدم که فرمود ای جندل «أَسْلِمَ عَلِيٌّ بِمُحَمَّدٍ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ اسْتَمْسَكَ بِأَوْصِيَاءِهِ مِنْ بَعْدِهِ» و اکنون خدای را حمد می‌گویم که من به سبب شما هدایت شدم و اسلام آوردم. اکنون ای رسول خدا از اوصیای بعد از خودت بگو که بعد از شما باید به چه کسانی تمسک کنیم؟ پیامبر (ﷺ) فرمود: «اوصیائی اثني عشر» جندل می‌گوید در تورات همچنین یافتیم و سپس می‌گوید: نام‌های ایشان را برایم بگو (القفندوزی حنفی بی‌تا، ج ۳، ص ۱۰۲). رسول خدا (ﷺ) فرمود: اول ایشان «سیدالاصیاء ابوالاثمه علی ثم ابناه الحسن و الحسين فاستمسك بهم ولا یفترک جهل الجاهلین...» جندل می‌گوید: «وجدنا فی التوراه و فی کتب الانبیاء ایلیا و شبراً و شبیراً فهذه اسماء علی و الحسن و الحسين فَمَنْ بَعْدَ الْحُسَيْنِ وَ مَا اسْمَاؤُهُمْ».

سپس پیامبر عظیم‌الشان یک یک ائمه و نام و کنیه آنان را گفته، به امام عصر می‌رسد و می‌فرماید: «فیغیب ثم یمخرج فإذا خرج یمأذ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً. طویب للصابرین فی غیبتہ، طویب للمتین علی محبتهم اولئک الذین وصنهم الله فی کتابه «هدی للمتین الذین یؤمنون بالغیب» (بقره، ۲) ثم قال اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون (مجادله، ۲۲). بدین معنا که دوازدهمین فرزند غایب می‌شود و سپس قیام می‌کند و زمانی که از غیبت درآید، زمین را به گستره قسط و عدل پر سازد همان گونه که ظلم و جور آن را تباه ساخته است. سعادت مقرون انسان‌های صابر در زمان غیبت است. خوشا بر آنان که بر محبت اوصیا رحل اقامت می‌زنند و ایشان همان توصیف شدگان کتاب حق، قرآن هستند که فرمود: این کتاب موجب هدایت متقین است که به غیب و «غیبت» ایمان دارند و ایشان حزب‌الله هستند که خداوند از غلبه آنان در کلام خود سخن گفته است.

استنادات علمای عامه به صادق آل محمد (ﷺ)

نکته قابل توجه آن است که صادق آل محمد (ﷺ) در میان ناقلان حدیث از چند جهت بسیار مورد اعتبار است، جهت اول آنکه او فرزند پیامبر است و بر اساس



نصوص فراوان از رسول خدا (ﷺ) نسبت به فرزندان ایشان از دامان فاطمه و علی علیهما السلام مورد توجه ویژه است؛ و دوم آنکه او صادق است و در بیان احادیث همچون پدران و جدشان از بیان صادقانه حقایق دریغ نمی‌ورزند. و مسأله سوم آنکه او در عصر خود از مرتبت خاص علمی و اعتباری عظیم در میان دانشمندان برخوردار است. لذا در کتبی چون «مسند احمد بن حنبل»، «سنن دارمی»، «صحیح مسلم» و «سنن ابن ماجه»، «سنن ابن داود» و کتب دیگر به وفور از امام صادق (ﷺ) روایاتی را نقل کرده‌اند.

محمد بن عبدالله الحافظ النیشابوری (۴۰۵ م) در «المستدرک علی الصحیحین» علاوه بر آنکه میزان زیادی از روایات خود را در ابواب مختلف از امام صادق (ﷺ) نقل می‌کند، متونی چون «*ان الله يفضي لفضيك [فاطمه] ويرضى لرضاك*» را از طریق امام صادق از آبی شریف خود از رسول خدا (ﷺ) نقل می‌نماید (قزوینی، ۱۴۱۸ هـ، ج ۱، ص ۲۲۲). این نویسنده در کتابش درباره معرفت علوم حدیث منقول از امام صادق (ﷺ) می‌گوید: «*ان اصبح اسانید اهل البيت جسر ابن محمد عن ابيه عن جده عن علي*» و نیز می‌گوید: «*انا كان الراوي عن جسر ثقة*» (همو).

اعترافات علمای عامه درباره شخصیت علمی صادق آل محمد (ﷺ)

ابو عبدالرحمن السلمی (۴۱۲ م) می‌گوید *جسر الصادق فاق جميع أقرانه من أهل البيت* و هو نوع غریز و زهد بالغ فی الدنيا و ورع تام عن الشهوات و ادب کامل فی الحکمه (حیدر اسد، ۱۴۰۳ هـ، ج ۱، ص ۵۸). جعفر صادق از همه قرین‌های خود در اهل بیت بالاتر بود و او صاحب علم فراوان و زهد کامل در دنیا و ورع تمام از شهوات و ادب کامل در حکمت است. استاد مطهری این سخن را از قول محمد شهرستانی در «ملل و نحل» نقل می‌نماید. ایشان از قول مالک این گونه می‌گوید:

«*كان كثير التبسم*» به اصطلاح خوشرو بود و عبوس نبود و از آداب وی این بود که وقتی اسم پیامبر (ﷺ) را در حضور ایشان می‌بردیم، رنگشان تغییر می‌کرد. ایشان به داستان معروفی اشاره می‌نماید که مالک نقل می‌کند که با امام (ﷺ) از



مدینه عازم مکه شدیم، وقتی لباس احرام پوشیدیم و می‌خواستیم لبیک بگوییم... همه محرم شدیم؛ من نگاهی کردم و دیدم امام صادق (علیه السلام) می‌خواهد لبیک بگوید، اما چنان رنگش متغیر شده و می‌لرزد که نزدیک است از روی مرکبش از خوف خدا به زمین افتد. عرض کردم یابن رسول‌الله بالاخره بفرمایید، چاره‌ای نیست، باید گفت. به من گفت من چه بگویم به چه کسی بگویم «لبیک» اگر در جواب من گفته شود «لالبیک» آن وقت چه کنم... همین مالک می‌گوید: «ما رأنا عین ولا سمعنا أذن ولا خطب علی قلب بشر افضل عن جعفر بن محمد» (مطهری، ۱۳۶۸، ص ۱۴۹).

استاد مطهری این گونه می‌گوید: شهرستانی خودش دشمن شیعه است در کتاب «الملل و النحل» آن چنان شیعه را می‌کوبد که حد ندارد؛ ولی برای امام صادق (علیه السلام) تا این حد احترام قائل است که می‌گوید «من تطی الی ذروه الحقیقه لم یخف من حطی؛ کسی که بر قله حقیقت بالا رفته است از پایین افتادن نمی‌ترسد» (همو).

درباره کناره‌گیری امام از خلافت می‌گوید امام آن چنان غرق در بحر معرفت و علوم بود که اعتنایی به این مسائل نداشت؛ لذا می‌گوید: «من غرق فی بحر المعرفه لم یقع فی شطی؛ کسی که در دریای معرفت غرق باشد، خودش را در شط نمی‌اندازد» (همو، ص ۱۵۰). جا حظ که ادیب، مورخ و هم به تعبیر استاد مطهری یک جامعه‌شناس در زمان خود است و حتی کتابی درباره حیوان‌شناسی دارد که امروز مورد توجه علمای اروپایی است، و یک سنی متعصب است که در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم می‌زیسته، راجع به امام صادق (علیه السلام) می‌گوید: «الذی ملأ الدنیا علمه و قومه» (همو، ص ۱۵۱-۱۵۲).

شهرستانی (۵۴۸ م) در «الملل و النحل» علاوه بر مطالب فوق می‌گوید: او بر موالی و دوستانش اسرار علوم را افاضه می‌نمود و در مدینه شیعیان فراوان از او کسب معرفت می‌کردند او غرق در معرفتی بود که در عین علم طمع در آن نداشت (شهرستانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۴۷).

۱- زیرا چیزهایی را در کتاب جا حظ راجع به شناخت حیوانات پیدا کرده‌اند که می‌گویند در نئیای آن روز سابقه نداشته است.



ابوحنیفه پیشوای مذهب حنفی می‌گوید: «ما رأیت ائمه من جعفر بن محمد». او نیز قضیه‌ای تاریخی از زمان منصور دوانیقی بیان می‌کند که: خلیفه به دنبال من فرستاد و گفت تو باید مسائلی سخت را برای پرسش از جعفر بن محمد فراهم آوری. زیرا مردم سخت مفتون اندیشه صادق آل محمد (علیهم‌السلام) گشته‌اند. من چهل مسأله طرح نمودم و پس از ورود به دربار خلیفه - در حالی که هیبت جعفر بن محمد مرا فرا گرفته بود - منصور دستور پرسیدن داد. هر سؤالی را که مطرح می‌کردم، جعفر بن محمد نظرات متعدد مکاتب را بیان می‌کرد و می‌فرمود: شما این طور می‌گویید اهل مدینه این طور نظر می‌دهند و ما این گونه می‌گوییم. در بعضی موارد از دیگران تبعیت می‌کنند و در بعض موارد با ما مخالفت می‌ورزند. تا اینکه چهل سؤال مطرح و جواب‌ها بیان گردید. ابوحنیفه سپس می‌گوید: «أَلَسْنَا رَوَيْنَا أَنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ أَعْلَمَهُمْ بِاخْتِلَافِ النَّاسِ» (حیدر اسد، ۱۴۰۲ هـ، ج ۱، ص ۳۰۷). ابوحنیفه در این تعبیر اعتراف خود را به گستره علم جعفر بن محمد الصادق ابراز می‌نماید.

آلوسی مفسر بزرگ اهل سنت گفته است: ابوحنیفه که از اهل سنت است، افتخار می‌کند و می‌گوید با زبانی فصیح که «لَوْلَا السُّنَّةُ لَهَلَكَ النِّعْمَانُ» (همو، ص ۵۸).

ابن طلحه شافعی (۶۵۲ م) می‌گوید: جعفر بن محمد از عظامی اهل بیت و سادات ایشان و صاحب همه علوم و جامع عبادات فراوان و اذکار پی‌درپی و زهدی روشن و تلاوت زیاد قرآن و بسیار تتبع کننده در معانی آن بود و از دل دریای قرآن جواهر را استخراج و عجایب قرآن را استنتاج می‌نمود. او اوقاتش را منظم تقسیم می‌نمود تا هر عملی در وقت خود صورت گیرد. دیدار او موجب یادآوری آخرت و استماع کلامش موجب تزهد در دنیا می‌گردید. نورانیت او مبین آن بود که از سلاله پیامبر (علیهم‌السلام) است و پاکی افعالش خبر از نسبت فرزندگی او به رسول خدا (علیهم‌السلام) می‌داد. و تشنگان فراوان از محضر علمی او استفاده می‌نمودند (قزوینی، ۱۴۱۸ هـ، ج ۱، ص ۲۸۷).

دکتر محمد عبدالنعم خفاجی استاد دانشگاه الازهر می‌گوید: وقتی سخن از امام صادق (علیهم‌السلام) می‌شود، انسان متوجه مناقب رفیع و جایگاه مؤثر او می‌گردد. بالاتر



از شخصیت علمی او در تاریخ تفکر اسلامی یافت نمی‌شود. او در مذاهب فقهی اسلامی منشأ حرکت فقهی برای علمای مسلمین است. ... علوم و حکمت‌های بیت نبوت از سلاله پیامبر (ﷺ) و وارث فضایل و مناقب و مفاخر ایشان آغازیدن گرفت. او در ورع و زهد و دین و تقوی و علم و فقه و در مسائل و مباحث جدید و مستحدث و شیوایی خطابه و مقابله با ظلم و مقاومت در مقابل طغیان و جبریت در حیات و معرفتش به زمان و مردم آن و عشق او به اسلام و کراهت او از ریزش خون و بالاخره در هر ستایشی که بر زبان مردم جاری می‌گردد و بزرگان بدان شناخته می‌شوند، او مورد توجه است.

او نیز می‌گوید چه می‌گویید درباره کسی که ابوحنیفه (۱۵۰ م) شاگردی او را نموده و مالک شاگردی ابوحنیفه، شافعی (۲۰۴هـ) شاگردی مالک و احمدبن حنبل شاگردی شافعی را نموده و از همین جهت امام صادق امام فقها و استاد آنهاست و در این امر شخصیت او بی‌نظیر است (آل علی، ۱۴۲۰هـ، ص ۱۲).

میرعلی هندی که از بزرگان اهل سنت و نزدیک به عصر خود ماست، درباره امام صادق (علیه السلام) می‌گوید: هیچ تردیدی نیست که انتشار علوم در عصر [امام] کمک کرد به اینکه فکرها آزاد شدند و عقال و پایبندها از افکار گرفته شد و در تمام جوامع اسلامی مناقشات و مباحثات فلسفی و عقلی در تمامی جوامع اسلامی عمومیت پیدا کرد. ما نباید فراموش کنیم که آن کسی که این حرکت فکری را در دنیای اسلام رهبری کرد، نواده علی بن ابی‌طالب به نام امام صادق (علیه السلام) بود. او با افق فکری بسیار باز و مردی دوراندیش با افکاری بسیار عمیق بود و به علوم زمان خودش فوق‌العاده توجه داشت. در حقیقت اولین کسی که مدارس عقلی را در دنیای اسلام تأسیس کرد، او بود و شاگردانش تنها فقهای بزرگ مثل ابوحنیفه نبودند؛ بلکه طلاب علوم عقلی هم بودند (مطهری، ۱۳۲۸، ص ۱۵۲-۱۵۳). اکنون سراغ ویژگی‌ها و مختصات فقه جعفری رفته، یک‌یک آن را مورد بازبینی قرار می‌دهیم. لیکن قبل از ورود به آن یک بحث مقدماتی در شناخت مجتهد و مقلد در اندیشه ایشان ارائه می‌گردد که خود عامل پیشگیری از انحرافات است که توسط



این دو گروه وارد دین می‌شود.

جایگاه مُقَلِّد و مُقَلَّد در فرآیند اجتهاد در اندیشه جعفری

یکی از تلاش‌های صادق آل محمد (علیه السلام) در شکل‌دهی شاخه فقه جعفری تبیین جایگاه مقلد و مقلد است تا فقاقت از دستبرد ناهلان در امان بماند. و این امر در طول تاریخ مصونیت لازم را برای فقه فراهم آورد. اصل «رجوع به عالم» یک اصل عقلایی است که مردم از قدیم الایام در ابعاد مختلف زندگی که نیاز به کارشناسی داشت، به عالم و کارشناس آن علم رجوع می‌کردند؛ در گستره معارف قرآن کریم و شاخه فقه جعفری نحوه ارتباط جاهل و عالم، مختصات عالم دین و فقیه دین‌شناس از جایگاه ویژه برخوردار است. لذا نه کسب علم از محضر هر عالم و استادی رواست که «چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا» و نه هیچ انسانی مأمور تقلید کورکورانه و برخاسته از تعصب و جمود است.

قرآن کریم اصل رجوع به عالم را با مختصات عالم مقید کرده است؛ «يَخْشَى اللَّهَ» (فاطر، ۲۷)؛ «اهل الذکر» (انبیاء، ۷)؛ «يَذْكُرُونَ وَيَتَكَبَّرُونَ» (آل عمران، ۱۹۱) و «والراسخون فی العلم» (مومنون، ۷) از جمله آنهاست. ارتباط میان مقلد و مقلد بر اساس آگاهی، تحقیق، تدقیق، تقوی و اندیشه محوری مورد تأیید قرار گرفته است. لیکن تقلید کورکورانه و بدون تعمق و تعقل و بر پایه عادت یا تسامح عرفی را مذموم می‌شمارد.

لذا در مذمت کسانی که به تقلید از پدرانشان سنت‌های غلط را تبعیت می‌کنند، می‌فرماید: «ولو كان أباهم لايقتلون شيئاً ولا يهتدون» (بقره، ۱۷)؛ اگر پدرانشان در شیوه خود اصول عقلانی و هدایت راستین را ملاک قرار ندادند، فرزندانشان هم بدون دلیل از آنان متابعت می‌کنند؟ امام صادق (علیه السلام) با توجه به شرایط زمان خویش و حضور سردمداران دروغین مکاتب مختلف و تشویش در گفتار و اندیشه‌های آنان، مرز شناخت میان مدعیان باطل و دروغین و مصلحان حقیقی را روشن می‌نماید و ملاک‌های لازم را برای تقلید و بیان شرایط فقیه و نحوه اخذ معارف و علوم بدور از تحریف و انحراف بیان می‌دارد.

سال هفتم - زمستان ۸۴ - شماره ۴۰



یک گفتگوی علمی در مختصات فقیهان و علمای یهود

توجه به یک گفتگوی علمی میان امام (علیه السلام) و یکی از شاگردان این امر را به خوبی روشن می‌نماید.

سائل می‌گوید: میان عوام ما و علمای ما با عوام یهود و علمایشان از یک جهت فرق است و از جهت دیگر تساوی و همانندی. سپس می‌گوید: ای پسر رسول خدا (ص) برای من بشکافید و روشن کنید که این جنبه اختلاف و تساوی بر اساس چه مناطی است؟ و چه دلیلی دارد؟

جهت تساوی آن است که هر دو را به واسطه تقلید [کورکورانه] از علمایشان مذمت می‌نماید و جهت تفاوت آن است که [در بعض موارد] عوام ما مورد مذمت نیستند بر خلاف عوام آنها. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید «ان عوام اليهود كانوا قد عرفوا علماء هم بالكذب الصراح و باكل الحرام و الرشاه و بتغيير الأحكام عن واجبها بالشفاعات و العنايات و المصانعات و عرفوهم بالتعصب الشديد الذي يفارقون به اديانهم» (طبرسی، ۱۳۸۶ هـ، ج ۲، ص ۲۶۲-۲۶۵).

امام فرمود: تفاوت در این است که عوام یهود، علمای خودشان را به آن می‌شناختند که صریحاً دروغ می‌گویند، مال حرام می‌خورند، از عوامشان رشوه می‌گیرند و احکام خدا را تغییر می‌دهند به سبب توصیه‌ها، میانجی‌گری‌ها، وساطت‌ها و قراردادهای. همچنین عوام بنی‌اسرائیل علمای خود را به تعصب شدیدی می‌شناختند که علمای آنان داشتند و این نیت و خودخواهی و عصبیت آنان را از دین خدا جدا می‌ساخت.

«وانهم اذا تعصبوا ازلوا حقوق من تعصبوا عليه واعطوا ما لا يستحقه من تعصبوا له من اموال غیرهم و ظلموهم من اجلهم» (ممو). علمای آنان به واسطه خودخواهی و عصبیت وقتی از شخصی نظرشان بر می‌گشت، حقوق او را نادیده می‌گرفتند و حق او را اعطا نمی‌کردند و بالعکس به کسی که تمایل داشتند، منافع را به سوی او سرازیر می‌کردند و از اموال دیگران بدون استحقاق به او می‌بخشیدند و مرتکب محرمات می‌شدند. در واقع امام صادق (علیه السلام) اگر چه وضعیت علما و عوام یهود را بیان می‌کردند، اما بعید نیست که اوضاع زمان خود را ترسیم و شیوه حکومت حاکمان



و عالمان وابسته به حکومت را بیان می‌نموده‌اند که اموری چون موارد ذیل بر آنان صادق بوده است:

الف - از عدالت خارج و اهل فسق بوده‌اند چنانچه در عبارت بعدی می‌فرماید:
«من فعل ما یفطونه فهو فاسق».

ب - لیاقت پیروی را نداشتند چون به جای حکم خدا بر خود محوری و منافع خود تکیه می‌کردند.

ج - مردم نباید به اینها روی می‌آوردند، نه در مقام فتوی و نه در مقام قضاوت و نه در مقام حکم، چنانچه در مقبوله عمر بن حنظله می‌فرموده‌اند: *«یریدون ان یتحاكموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به».* امام در ادامه روایت به فقیهان و عالمان واقعی اشاره کرده‌اند.

نکته قابل توجه در کلام امام صادق (علیه السلام) آن است که در دنباله این کلام می‌فرماید *«واضطرباً بعارفِ قلوبهم الی ان من فعل ما یفطونه فهو فاسق»* (طبرسی، ۱۳۸۶ هـ، ج ۲، ص ۲۶۳-۲۶۵). یعنی عوام یهود به اجبار ادراک باطنی و وجدان و معرفت قلبی می‌دانستند که عالمانشان این گونه رفتار می‌کنند و مصداق فسق هستند. یعنی رفتار آنان خود بیانگر انحراف آنان بود و این مسأله بر اساس شناخت و تمرد و تشخیص فطری برای عوام آنان روشن بود. این جاست که باید گفت آنان به ندای فطرت نمی‌بایست از چنان عالمانی تقلید می‌کردند.

تبیین تکلیف مردم عامی در پذیرش عالمان و مشرب آنان

«ومن قد علماوا له لا یجوز قبول خبره ولا تصدیقه فی حکایته ولا العمل بما یؤدیه الیهم عن لم یشاهدوه ووجب علیهم النظر بانفسهم فی امر رسول الله صلی الله علیه و اله اذ کانت دلالته اوضح من ان تخفی و اشهر من ان لا تظهر لهم» (همو).

در این جا امام (علیه السلام) با هشدار دادن به عامه مردم وظیفه آنان را در تعامل با افرادی که داعیه پیام حق دارند، روشن می‌نماید و می‌فرماید: وقتی مردم علمایی را دیدند که به رغم ظاهر خویش دروغ می‌گویند، عادلانه عمل نمی‌کنند، تعصب می‌ورزند، و در ابلاغ پیام خدا و انبیا امین نیستند، باید به این نتیجه برسند که



قبول و پذیرش خبر و سخن چنین عالمانی الزام آور نیست. خداوند هم التزام عملی برای مردم در برابر ایشان قرار نداده است؛ زیرا مردم وقتی بواسطه عدم هم زمانی با پیامبرشان (حضرت موسی علیه السلام) احکام را از او نشنیده‌اند، و از طرفی می‌دانند که علمایشان در وساطت و انتقال امور امین و صادق نمی‌باشند، لازم است خودشان درصدد تحقیق درباره احکام صادره از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آیند و دلایل را به دست آورند زیرا دلایل پیامبر صلی الله علیه و آله واضح‌تر از آن است که پنهان گردد و بر آنها ظاهر نشود.

در این جا شاید مراد امام صادق علیه السلام آن باشد که همه انسان‌ها به بدهات فطرت سلیم و عقل و تشخیص باطنی می‌فهمند که انبیای الهی برخلاف عدالت و حکمت و علم و سعادت مردم سخن نمی‌گویند و بر همین اساس اکاذیب و تعصب و حمیت جاهلی و ادراکات بر اساس «حمق» را در می‌یابند. عوام هم وظایفی دارند که نمی‌توانند به دلیل عوام بودن سخن هر عالم نمایی را پذیرا شوند. بویژه آنکه با صداقت، حفظ امانت، علم، حکمت و عقلانیت بر اساس وحی مغایر باشد.

تبیین وظایف عامیان امت در فرایند تاریخ بشریت تا قیامت

امام علیه السلام پس از بیان یک مصداق روشن از انحراف عالمان یهود و بیان ملاک‌های تمییز و تشخیص، از باب تأکید دوباره بر کبرای کلی در فرآیند تحقیق از عالمان به امت اسلامی صراحتاً می‌فرماید: «وکنک عوام امتا اذا عرفوا من قهاتهم الفسق والعصیبه الشدیدة والتکالب علی حطام الدنیا و حرامها و اهلک من یتعصبون علیه و ان کان لاصلاح امره مستحقاً و بالتفررف بالتبر و الاحسان علی من تعصبوا له و ان کان لالذلال و الالهانه مستحقاً» (طبرسی، ۱۳۸۶ هـ، ج ۲، ص ۲۶۳ - ۲۶۵).

عوام امت ما هنگامی که از فقهای خود فسق ظاهر دیدند، و استبداد و استکبار فکری و خودرأیی را در امور ایشان مشاهده نمودند (که با اصل قوانین دینی سازش نداشت) و یا اینکه آنان را نسبت به حطام دنیا و حرام از آن مشتاق یافتند؛ چنان که در حال تکالب (یعنی مثل حیواناتی [سگها] برای ربودن جیفه‌ای بر هم سبقت می‌گیرند تا آن را بریابند و بر سر آن دعوا می‌کنند به تعبیر روشن‌تر آنکه



روحیه ارزشی را از دست داده و بعنوانی مختلف بر سر حطام و جیفه دنیوی چون ریاست و مقام چونان «کلب» در مقام دعوا و مقابله بر می‌آیند) و خلاصه آنکه به صور مختلف این تعصب و تکالب را ظاهر می‌سازند و بر سیره عدالت‌محور و حق‌گستر نیستند و اگر کسی در مقام مخالفت با آنان بر آید، یا با شیوه ایشان موافقت ننماید، در مقام مقابله با او بر آید و تا حد «اهلاک» و کشتن او اقدام کنند. و عرض و جانش را در معرض خطر جدی قرار دهند؛ و بالعکس با کسانی که با آنان سر و سری دارند و از شیوه آنان طرفداری می‌کنند، انعطاف نشان می‌دهند، یا ایشان را مورد احسان و نیکی قرار می‌دهند و بناحق درباره آنان سخاوت و بذل می‌نمایند؛ اگر چه این طرفداران به اهانت و اذلال استحقاق دارند؛ در این صورت عوام امت ما هرگز نمی‌توانند و مجاز نیستند که ایشان را بعنوان عالم و فقیه دین بدانند یا از ایشان تقلید و الگوبرداری کنند. زیرا این همان تقلید مذموم است لذا امام (علیه السلام) در پایان این استدلال می‌فرماید: «فهم مثل اليهود الذین ذمهم الله بالتقلید نَسَبَهُ فَمَثَلُهُمْ» اگر از امت ما مردمی مانند عوام یهود به این گونه فقیهان فاسق تقلید و متابعت و حمایت نشان دهند، مورد مذمت خدا هستند؛ زیرا فسق فقیهانشان را دیده‌اند و با این حال به پیروی آنان گردن نهاده‌اند.

خطوط کلی تعامل عامی و فقیه

از موارد فوق به دست می‌آید که مردم عامی در تعامل با فقیهان باید نکاتی را به صورت دقیق و واقع‌گرا مورد توجه قرار دهند که بعضی از آن نکات به این قرارند:

الف - تقلید از انسانی که داعیه علم و پیشکسوتی دارد، بدون تحقیق و تتبع و ارزیابی اندیشه و گفتار و رفتار در اندیشه اسلامی و شیعی جایی ندارد. لذا باید در تقلید مثبت و مورد تأیید حتماً شرایط لازم در فقیه مورد ارزیابی از طریق اهل خبره و بصیرت صورت پذیرد.

ب - اصل رجوع جاهل به عالم در اندیشه شیعی بسیار مقبول است، اما در امر



تقلید به کسی عالم و فقیه اطلاق می‌شود که محور تلاش و اندیشه و عمل او حکم خدا باشد، نه منافع فردی، حزبی و گروهی و نه منافع مالی و غیره...

ج - از مفهوم مخالف عبارت امام (علیه السلام) که می‌فرماید: «اذا عرفوا من قوتهاهم النسق...» این گونه استنباط می‌شود که عدالت جزء شرایط فقیه و عالمی است که مردم می‌خواهند احکام دین و مبانی و اندیشه دینی را از او پذیرا باشند.

د - تعصب و حمیت و وابستگی و استبداد در رأی و خودکامگی فکری و رفتاری به دور از منش و روش فقیهان واقعی در اندیشه شیعی است.

ه - حرص ورزی و طمع‌گرایی بر مطامع و مقامات دنیا و تنازع و دعوی که در میان رؤسا و صاحب منصبان دنیایی مورد توجه است، اگر در فقیه یافت شود، ضد ارزش و دال بر فسق و بی‌کفایتی و عدم قابلیت او در تدبیر امور دینی است؛ زیرا دین خدا هرگز نباید آمیخته به هوی و دغدغه‌های دنیوی گردد. و آلا ارمغان آن تحریف، کتمان یا التباس است که در مباحث قبلی اهمیت مقابله با آن در اندیشه دینی روشن گردید.

و - هرگز دین و مقام دینی و رسالت پیام‌رسانی شریعت نباید مشوب و آمیخته با دادوستدها و حفظ منافع و دفع معنای قبیله‌ای، قومی، حزبی و حتی ملیتی قرار گیرد.

ز - دین خدا باید دست نخورده به دست بندگان برسد و از هرگونه اختلاط و التقاط و انحراف مصون و محفوظ بماند؛ لذا عالم دینی با پذیرش این سمت نه تنها باید از گرایش‌های مذموم بدور باشد، بلکه عاملی در مقابله با آن و نفی فساد و مفسده و تحریف و انحراف و کجروی و استبداد باشد.

ح - ائمه (علیهم السلام) از عالمانی که مرتکب قبیح و فسق می‌شوند، ابراز برائت نموده‌اند و برای آنکه مردم به انحراف مبتلا نشوند، خطوط اصلی شناسائی را کاملاً در دست مردم گذارده‌اند. بر همین اساس از طرفی صفات فقیهان مطرود را بیان و از سوی دیگر شرایط فقیهان و مبلغان دینی را بیان نموده‌اند و نیز در جهت معرفی فقیهان مطرود و مذموم دسته‌بندی و ملاک‌هایی را ارائه



کرده‌اند که هم کاملاً روشن و هم قابل انطباق با هر شرایط زمانی و مکانی است.

مختصات فقیهان ارزشمند و بررسی عوامل انحراف فقیه

در این بخش گویا امام (علیه السلام) اراده می‌فرماید که به آیندگان هم روشنگری نمایید، چنان که در بیان علمای یهود در سلف به بررسی و بازخوانی کامل این قضیه پرداخت. در بسیاری از موارد امام صادق (علیه السلام) از قضایای گذشتگان مسیر آیندگان را ترسیم می‌نماید و آنان را به دقت و تیزبینی در بدست آوردن شریعت نبوی و سنت علوی و شیوه جعفری بدور از انحراف و التباس دعوت می‌نماید.

در این جا هم به بیان شرایط و صفات فقیهان و راه شناخت درست ایشان می‌پردازد و یک کبرای کلی برای همه ازمنه و امکانه تبیین و روح کلی حاکم بر فقاقت شیعی را با کوتاه‌ترین عبارات اما عظیم‌ترین مفاهیم آموزش می‌دهد. این عبارت امروز هم برای همه اهل بصیرت و دارندگان دغدغه فقاقت در شریعت راهگشاست که:

«فاما من كان من القهاء، صانئاً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً لهواه، مطيعاً لأمر مولاه، فلهوام ان يتلوه و تلک

لا يكون الا بعض القهاء الشيعة لاجمعيهم».

حضرت فقیهان را در عبارت دو دسته می‌نمایند، بخش اول در نوع بیان بخش دوم مستور، لیکن به روشنی مفهوم و معلوم است. لذا با تعبیر «من القهاء» این تقسیم و تبعیض و جداسازی کاملاً روشن می‌گردد. یعنی فقیهان دو دسته‌اند.

الف - آنانی که شایستگی پیروی و تقلید دارند، کسانی هستند که نگهبان نفس خود و در صیانت و عصمت آن تلاشگرند، در عین آنکه حافظ دینشان و مخالف هوای نفس و گرایش‌ها و امیال آنند و به دستورات مولایشان انقیاد و اطاعت‌ورزی دارند؛ این جاست که می‌توانند واسط میان خدا و پیامبر و اولیایش با مردم زمان خویش باشند. در این صورت بر عامه مردم تقلید از آنها واجب است



و اینان بعضی از فقهای شیعی هستند نه همه آنان.

ب - که در برابر دسته اول یعنی فاسقان در برابر شایستگان محسوب می‌شوند خود سه دسته هستند که بر اساس اغراض و امیال متفاوتند.

دسته‌بندی فقیهان مغرض و فاسد در بیان امام صادق (ع)

«فانه من ركب من القبايح و الفواحش مراكب فسقه العامه لا تقبلوا منا عنه شيئاً ولا كرامه» فقیهانی که قابل اعتماد نیستند، آنانند که مرتکب قبايح و فواحش می‌شوند و چونان فاسقان عامه (مردم عامی یا فسقه عامه) بر مراكب زشتی و گناه سوار می‌شوند و مانند آنان عمل می‌کنند و در عین حال خود را فقیه می‌خوانند. اینان نه از سوی ما رسالتی دارند و نه هرگز مورد قبول ما می‌باشند و نه کرامت و ارزشی بر ایشان است. در نتیجه آنکه شما از ایشان چیزی را نپذیرید زیرا اینان حجت ما بر شما نیستند. نکته قابل توجه این است که امام (ع) از سر دردمندی تبصره‌ای را از باب تنبه بیان می‌کنند با این تعبیر که «وانما كثرَ التخلیط فیما يتحمل عنا اهل البيت لذلك» یعنی بسا جای تأسف و نگرانی است که اینان در آنچه از ما اهل‌بیت نقل می‌کنند، موادی را هم از خود داخل می‌نمایند و با التقاط و امتزاج آن را به خورد مردم می‌دهند. در این جا امام (ع) صراحتاً با التقاط و تحریف و امتزاج از سوی این گونه افراد مقابله می‌نمایند و فقیهانی را امین و حجت از سوی ائمه می‌دانند که نهایت امانت را در انتقال و ارتباط حفظ می‌نمایند.

در مقام بررسی علل این التقاط و تخلیط آنان را بر اساس سه انگیزه به سه دسته تقسیم می‌نماید: اولاً - کم معرفتی و بی‌سوادی «لان الفسقه يتعلمون عنا فيصرفونه باسره بجهلهم و يضيعون الأشياء علی غیر وجهها قلله معرفتهم».

بعضی بواسطه کمی معرفت، مطالب ما را درست درک نمی‌کنند و دچار تحریف آن می‌شوند. لذا تعابیر ما را در غیر مسیر درست خود تأویل و تفسیر می‌کنند و به همین دلیل مطالب را در جای خود درست بیان نمی‌کنند و قربانی می‌نمایند؛ یا در تبیین و تفهیم آن دچار اشکال و انحراف می‌شوند و بواسطه جهلشان از نادانی خود بدان می‌افزایند و این گونه به دین حق و شیوه ما آسیب می‌رسانند. از طرفی



راه بندگان را به سوی خدا و اولیایش مسدود و از طرف دیگر ما را در نگاه شیعیان و دوستان ضایع می‌نمایند.

دسته دوم بدتر از دسته اولند «وآخرین یعمدون الکذب علينا لیجرنا من عرض الدنيا ما هو زاهم الی نار جهنم» مختصات این دسته آن است که جاهل نیستند و نقص معرفتی ندارند، بلکه از روی تعمد و قصد بر ما دروغ می‌بندند، تا به متاع دنیا برسند و زاد و توشه خود را برای جهنم فراهم سازند. مانند همان جاعلان حدیث و راویان دروغینی که پس از وفات پیامبر (ﷺ) به جعل و بدعت گذاری و توسعه اکاذیب و تبدیل احادیث پرداختند که در بخش‌های قبلی بدان پرداخته شد.

اما دسته سوم «و منهم قومٌ نَصَابٌ» لا یقدرون علی القدره فیناه یتعلمون بعض علومنا الصبیحه فیتوجهون به عند شیعتنا و ینتقصون بنا عند نصابنا ثم یضیفون الی اضعاف و اضعاف اضعافه من الاکاذیب علینا الی نحن برآء منها. فیتقبله المسلمون من شیعتنا علی انه من علومنا فضلوا و اضلوا».

دسته سوم کارشان زشت‌تر از دسته دوم است. اینها قومی هستند که مخالف و دشمن ما هستند و چون نمی‌توانند ما را قدر کنند و از ما و علوم ما عیبی بگیرند، به حيله به شاگردی و تعلیم بعض علوم از ما اقدام می‌کنند، تا مورد توجه شیعیان ما قرار گیرند و از این طریق کسب حیثیت می‌کنند؛ ولی از سوی دیگر در کنار دشمنان و در نزد نصاب ما به بدگویی و نقیصه‌سرایی می‌پردازند و برای رسیدن به اهداف نادرست خود چندین برابر دروغ می‌بافند (دروغ‌هایی که ما خود از آن بیزاریم). سپس مردمان ساده دل و سلیم از شیعیان ما این حرفها را بعنوان حرف ما می‌پذیرند. این گروه منافق و خائن هم خود و هم دیگران را به گمراهی وا می‌دارند. این دسته ضررشان به ضعفای شیعی بیشتر از یزید و جیش او در برابر حسین بن علی (علیه السلام) است «و هم اضر علی ضغفاء شیعتنا من جیش یزید علی الحسین بن علی علیه السلام و اصحابه فانهم یسئرونهم الارواح و الاموال» امام صادق (علیه السلام) در این جا به روشنگری تام می‌پردازد و خطر ایشان را که دزدان جان و مال و روان انسان‌ها هستند، بیان می‌نماید و شیعیان را از وجودشان تحذیر می‌نماید. سپس در تکمیل این مطالب می‌فرماید: «و یدخلون الشک و السبته علی ضغفاء شیعتنا فیضلونهم و یمنونهم عن قصه



الحق المصیب» اینان کسانی هستند که از ورود شک و شبهه در دل افراد ساده شیعه کوتاهی نمی‌نمایند و در صدد گمراهی شیعیان عامی ما و بازدارندگی آنان از دریافت حق و صواب و حقیقتند.

اینها گوشه‌ای از روشنگری امام صادق (ع) به شیعیان و دستداران آنان است که حقایق را بدون کلی‌گویی و ابهام و بدون اغماض و مصلحت‌گرایی برای مردم بازگو می‌کند و چهره‌های حلیه‌گر و منافق و فاسق را ولو اینکه در لباس عالم و فقیه درآیند، برای مردم عامی بر ملا می‌سازد.

گویا امام صادق (ع) در آینه وحی و معرفت و عرفان برگرفته از اخلاص دقیقاً معضلات و کلیدهای انحراف را در طول تاریخ بشریت، مشاهده می‌نماید، و آنچه را که در مسیر هدایت بشری زمینه‌ساز اضلال و گمراهی است، تبیین می‌نماید. این همان نقطه عزت و اقتدار و کلان اندیشی در فقه جعفری و جامعیت در پاسخگویی کلام امام (ع) است که ضرورت استمداد از نیروی عظیم ولایت انسان معصوم را بر بشر اعلام می‌دارد. ضمن آنکه تداوم رسالت نبوی و تفکر علوی را عملاً القا می‌نماید، و حلقه ارتباط جدش رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین علی (ع) با شیعیان زمینه‌ساز حق و عدالت برقرار می‌نماید.

در پایان این حدیث کلام را با سخنی از رسول خدا (ص) و پیامی از امیرمؤمنان به پایان می‌برد، گویا در تتمه بیانات شیوا و مستدل، امضا و مهری از تأیید اجداد مظهرش، بر مطالب خود وارد می‌نماید.

«ثم قال: قال رسول الله «اشرارُ علماء امتنا المضلّون عن الطّائفة عن الطّائفة علينا التّسمون اضدادنا باسماءنا المتلبّون اندادنا بالثّابتنا...» بدترین علمای امت ما کسانی هستند که مردم را از راه ما دور و گمراه می‌کنند، و راه ما را به روی آنان می‌بندند و دشمنان و مخالفان ما را به نام ما می‌خوانند (مثل عنوان خلیفه یا امیرالمؤمنین) و با القاب ما بازی می‌کنند و آن را درباره انداد ما به کار می‌برند.

ثم قال: «قبيل لامير المؤمنين (ع) من خير خلق الله بعد الأئمة الهدي!.... قال العلماء اذا صلحوا قبيل فمن شرار خلق الله بعد البليس وفرعون ونمرود...» در این جا امام (ع) چند موضوع را با



بیان این دو نکته روشن می‌سازد. «قال الطمء اذا افسدوا» (طبرسی، ۱۴۸۶ هـ ج ۲، ص ۲۲۳-۲۲۵).

اندیشه فقهی فقیهان از این حدیث

شیخ انصاری می‌گوید این حدیث شریف که آثار صدق از آن ظاهر است، دلالت بر آن دارد که قول عالمی مورد پذیرش است که به دوری و تحرز از کذب شناخته شده، بلکه از ظاهر آن اعتبار عدالت، بلکه بالاتر از عدالت از صفات ارزشی در فرد دلالت دارد (تهرانی، ۱۴۱۵ هـ، ج ۲، ص ۹۹).

سیدمحمد کاظم یزدی طباطبایی در بحث احکام تقلید در مسأله ۲۲ بعد از آنکه عدالت را برای مفتی لازم می‌داند، با استناد به این روایت، می‌فرماید علاوه بر آنکه عدالت مفتی لازم است، از این روایت این گونه به دست می‌آید که عالم دینی که در مقام فتوی است «نباید مقبل به دنیا و روی آورنده به آن و حریص بر حفظ منافع آن و تلاشگر در راه تحصیل دنیا باشد. لذا می‌فرماید: «وان لا یكون مُقبلاً علی الدنیا و طالباً لها، مکباً مُجتهداً فی تحصیلها» (طباطبایی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۱۰).

سیدابوالحسن اصفهانی در ایراد به این کلام سید محمدکاظم طباطبایی می‌گوید اقبال بر دنیا و طلب دنیا اگر به شکل محرم باشد، خود موجب فسق است و منافات با عدالت دارد پس وقتی ما گفتیم در مفتی عدالت شرط است، دیگر این شرایط [مذکور در کلام صاحب عروه] زاید است که بگویم اقبال بر دنیا نداشته باشد و در طلب آن نباشد و... (تهرانی، ۱۴۱۵ هـ، ج ۲، ص ۹۹).

قرآن‌باوری، سنت‌محوری، استدلال و استنباط‌پروری

مهم‌ترین و اولین خصیصه‌ای که در فقه جعفری بسیار مورد تأکید و بر گرفته از همان شیوه ولایت‌محوری و حق‌باوری است، آن است که امام صادق (علیه السلام) اجتهاد مبتنی بر قرآن و سنت را با توجه به اسلوب صحیح اجتهاد که اتخاذ آن اسلوب بر پایه اصول و قواعد کارآمد از بطن قرآن بود، به کار می‌گرفتند و در آموزش و ممارسات عملی بر آن تأکید می‌نمودند.



امام (علیه السلام) قرآن باوری را رکن نجات امت اسلامی و بویژه شیعیان می‌شمرد لذا در توصیه‌های خویش چونان آبای گرامیشان بر این سرمایه عظیمی که تا قیامت در دست مسلمین است اصرار می‌ورزیدند.

در مکتب فقهی اهل بیت (علیهم السلام) این کتاب رسالتی جهانی به بلندای تاریخ بشریت برای پاس‌گویی تام و صحیح دارد؛ کتابی که «هدی للعالمین» و «ولا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین» (انعام، ۵۹) است؛ کتابی که «خیر الفاضلین» و «رحمة للمؤمنین» و «هدی للمتقین» «بصائر للناس» و «انه لتور فصل وما هو بالهزل» (طارق، ۱۴) است.

کتابی که برای گمشدگان، و بیراهه‌رفندگان «نور» و برای درماندگان راه زندگی «شفا» و برای طالبان حقیقت «کتاب فصلناه علی علم» (اعراف، ۵۲) و برای اهل استدلال «بینه» و «برهان» و برای اهل تشخیص «فصل» و «فرقان» و برای طالبان حقیقت «تبیان» معرفی گردیده است.

کتابی که اگر می‌گوید «ان الحكم الا لله» نه فقط به لحاظ بندگی محض و عبودیت بلکه بر سبیل تعقل و حکمت است و در کنار حکم خدا به حاکمیت انسان‌های وارسته و به اطاعت آنان امر می‌کند و قرآن ناطق را در کنار قرآن صامت قرار می‌دهد.

کتابی که مهمترین اصول زندگی انسانی چونان «تعقل» و «تفکر» لازمه آموزش و ارتباط با آن است آن گونه که اگر تلاوت و قرائت آن همراه با تأمل در بطن نباشد و غورگرایی و فرونگری در آن صورت نپذیرد محکوم به مسدود بودن دریچه‌های دل و فهم دقیق آن است؛ زیرا قرآن نسبت به چنین قرائت و چنین انسانی بر سبیل مانع الخلو می‌فرماید «اقلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقلنا» (محمد، ۲۴) یعنی یا تلاوت بر اساس تعقل، یا مسدود نمودن دل. اشاره به اینکه دل بیدار و اندیشه هشیار آن گونه با مفاهیم قرآن عجین است که نمی‌تواند با آن ارتباط برقرار نماید، در حالی که تأمل و تفکر در این ارتباط نباشد.

کتابی که همه علوم و مکنونات عالم در آن جمع است، به ظاهر کتاب مسطور (طور، ۲) و «وفی رقم مشور» است ولی در حقیقت خاستگاه آن ماوراء عالم ماده «و



البيت المعمور» است بلکه بالاتر «وهو بالافق الاعلی» (نجم، ۷) است.

معلم آن «علمه شدید القوی نور مره فاستوی» است و مبلغ و مبشر آن «ما ضل صاحبکم وما غوی وما یبیطق عن الهوی» (نجم، ۲-۳) خاتم الانبیا و مورد تصدیق و اخبار همه پیامبران سلف و اوصیای خلف آنان است.

کتابی که قوانین آن بر اساس توسعه تزکیه و ایمان و انزال آن بر مبنای «انزلہ الكتاب بالحق والمیزان» (شوری، ۱۷) است، تا اینکه مردم را بر «لیقوم الناس بالقسط» (حدید، ۲۵) قوام و اعتدال بخشد «ولا تطغوا فی المیزان» (الرحمن، ۱۰) را در میان بندگان تثبیت نماید، باشد که امت اسلام بدور از هر افراط و تفریط و در سایه دستورات این «نور مبیین» و «قرآن حکیم» و «هادی صراط مستقیم»، زندگی خود را نظام و اعتدال بخشند و به عنوان «امت وسط» برای همه امم و ملل عالم «شهداء علی الناس» (بقره، ۱۴۳) و منادی «کونوا قوامین بالقسط شهداء لله» (نساء، ۱۳۵) برای انسان فرو رفته در ظلم و بی‌عدالتی و طغیان و ظلمت باشند.

شیعه نه تنها بواسط تمسک بر عترت از کتاب فاصله نگرفت، بلکه با استمداد از سنت و عترت خواست شیوه استناد و استنباط و تمسک واقعی به قرآن را بازگو کند. شیعه می‌خواست با تبیین جایگاه مفسران حقیقی قرآن که «والرأسخون فی العلم» (آل عمران، ۶) هستند دست آنانی که «فی قلوبهم زین فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء اللئنه و ابتغاء تأویل» (همو) را از دامان کتاب وحی کوتاه گرداند. آنان که برای رسیدن به مقاصد سوء خود همیشه در طول تاریخ از مقدسات بهره می‌جویند و آن را سپر بلای خویش قرار می‌دهند و با تحریف و کتمان و التباس حق و باطل و ایجاد تفرقه و بدعت‌گذاری و التقاط و جمود، دین را وسیله ابراز توجیه دنیای خود قرار می‌دهند. آنان که دین ملعبه دنیای آنان «ولم یلق علی السعیم» است. آنان که به نام اصلاحات افساد می‌نمایند و آنان که «ومکروا و مکرا لله» را مصداقند و اندیشه «یخادعون الله والذین امنوا» (بقره، ۶) را در سر می‌پرورانند. آنان که «اولئک الذین اشتروا الفضلہ بالهدی فما ربحت تجارتهم» (همو، ۱۶) را مقصد خود قرار می‌دهند و در هر دوره و زمانی برای رسیدن به منافع و مطامع خود از هیچ خیانت و خباثت و جنایتی دریغ

سوره اولی اسرا



نمی‌ورزند. شیعه مفهوم واقعی «انی تارک فیکم التملین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما از تمسکتُم بهما لَنْ تَضَلُّوا اَبًا» (ابن حنبل، ۱۴۱۲ هـ ج، ص ۲۶۶) را به جان و دل خریده بود. او می‌خواست این اندیشه والا را تفهیم نماید که اگر کاملترین قانون در اختیار بشریت فاقد رهبری معصوم قرار گیرد، از آن بهره‌ای نمی‌برد؛ زیرا عامل و مبین و ناطق واقعی ندارد. لذا از طرفی تأکید و تمسک و توجه تام را به قرآن می‌نمود و از طرفی معیت آن را با عترت و تجلی واقعی آن را در ولایت و امامت تثبیت می‌نمود.

در اندیشه فقه جعفری انسان باید از ظاهر قرآن عبور کند و به بطن آن فرود آید. فقط به تلاوت و ثواب اکتفا ننماید که از آن بعنوان راه زندگی و نور در میان ظلمت، و بصیرت در میان تاریکی و کدورت استمداد کند. لذا امام صادق (علیه السلام) کراراً در بیانات متعدد از رسول خدا (ص) اهمیت بطن‌گرایی، تعمق باوری و استدلال‌پروری را بر مبنای درک و ارتباط درست با قرآن تفهیم می‌نمودند. از باب نمونه به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

جایگاه قرآن در اندیشه جعفری

امام صادق (علیه السلام) در روایتی صحیح السند می‌فرماید: «ان هذا القرآن فيه منار الهدى و مصابيح الدجى فليجعل جال بصره و يفتح للضياء نظره فان التفكر حياه قلب البصير، كما يمشى المستنير في الظلمات بالنور» (الكليني، بی تا، ج ۴، ص ۴۰۰). همانا در این قرآن جایگاه هدایت مستقر گردیده و چراغ‌های نورانی برای شب تاریک در آن مقرر است. پس شخص تیزبین و واقع‌گرا باید در آن غور کند و دیده تیزبین خود را بنماید و برای دریافت تابندگی آن دقت نظرش و اقصی توجهش را بگشاید و در بطن آن به تفکر و غور بپردازد که همانا تفکر موجب نشاط و حیات قلب انسان بصیر است و چشمه‌های حیات قلب با تفکر جوشیدن می‌گیرد چنانچه برای جویای نور در تاریکی‌ها، چراغ نور، راه را می‌نماید.

در تعبیر دیگری امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «لله ظهرو و بطن فظا هره حکم و باطنه علم»



ظاهره انیق و باطنه عمیق له نجوم و علی نجومه نجوم لاغصی عجائبه و لآتیلی غرائبه فیه مصابیح الهدی و منار الحکمه فطیکم بحسن التخلص و قله التریبصر» (الکلبینی، بی تا، ج ۴، ص ۴۰۰). برای این قرآن ظاهری و باطنی است؛ در ظاهر حکم مشهود است، اما در باطن علم می‌تراود. ظاهرش جلوه و زیبایی تمام است و باطنش عمیق و ژرف و گسترده. قرآن دارای نجومی است که خاستگاه روشنایی است و بر هر ستاره‌ای ستارگانی دیگر که درخشش آن را برای انسان تعقل‌گرا افزونی بخشد و هر چه انسان در آن بیشتر غور نماید، دلش روشنتر و به درک واقعیات نزدیکتر است. پس بر شما باد که در تاریکی‌ها بواسطه نور قرآن تخلص یابید و در دشواری‌های زندگی کمتر انتظار برید. بر همین عنوان در صدر حدیث هم می‌فرماید «فاذا التبت علیکم الفتن کتطیع اللیل المظلم فطیکم بالقرآن».

ای بشریت فرو رفته در حیرت و تاریکی و بحران و بی‌خبری و ای فرو رفتگان در ظلمت، آن گاه که فتن و آشوب‌های دنیا و هواداران آن بر شما می‌تازد چونان ابرهای تیره و تار که در تاریکی شب بر شما چیره می‌شود، و راه زندگی در پیش روی شما محو می‌گردد، بر شما باد که به قرآن روی آورید. «وهو الدلیل ینال علی خیر سبیل وهو کتاب فیه تفصیل و بیان و تحصیل» (همو، ص ۲۹۹).

جایگاه قرآن در قانون‌گذاری

در اندیشه جعفری کتاب خدا بنیان قانون‌گذاری و روح حاکم بر نظام جوامع بشری است. در این نظام قانون‌گذاری همه چیز در جای خود قرار دارد و هم چون نظام طبیعت و خلقت از نظم، اسلوب و هدفمندی و جامعیت و کثرت در عین وحدت، و وضع اشیا در جایگاه خاص خود برخوردار است، و روح نظم و قانون‌مداری بر عالم حاکم است و این حاکمیت نظم خود دلیل بر ناظم حکیم و قادر علیم است که «الذی احسن کل شیء خلقه» (سجده، ۷) اشاره است به اینکه مبدأ فاعلیت در عالم کون هر موجودی را در زیباترین صورت و حکیمانه‌ترین سیرت قرار داده است. یعنی هم ظاهر آن زیبا و هم باطن آن تابع حکمت و قانون و علت



است. ظاهر خلقت اگر چه در عالم کون تابع تغییر و تحول است، لیکن این تغییر و تحول بی حساب و کتاب و دلیل و منطق نیست و قانون و نظم هدفمند و حساب و کتاب پشت آن با دیده عقلانی مشهود است.

بر این اساس قرآن کریم در شیوه استدلال خویش همیشه در استدلال به معقولات از محسوسات بهره می‌جوید؛ اولاً - نفس محسوسات از نظم و اسلوب در عین شدن و تحول و تغییر برخوردار است؛ ثانیاً - در پشت آن قدرت حکیمانه و دست غیب مدبرانه‌ای بر عالم حاکم است که از زره تا خورشید همه از اسما الحسنای او حکایت دارند و با زبان تکوین بر «*الله لا اله الا هو الحي القيوم*» شهادت می‌دهند و در عرصه تکوین به تسبیح او مشغولند.

در نظام تشریح نیز شیوه قانون‌گذاری بر محور توحید و اندیشه توحیدی است. این نظام از اسلوب متقن و حکیمانه‌ای برخوردار است که هر حکمی تابع مصلحت و تابع علت و حکمت است و گذر زمان و مکان و تغییر مواد و ابزار و افراد در روح قانون‌گذاری اثری ندارد.

استاد مطهری در این زمینه می‌گوید «همه نیازهای بشر متغیر نیست. نیازهایی که مربوط به معنی زندگی انسان است، ثابت است و نیازهایی که مربوط به شکل و صورت زندگی انسان است، متغیر و متحول است. شما نمی‌توانید این مطلب را که شکل زندگی دائماً تغییر می‌کند، دلیل بگیرید بر اینکه روح زندگی هم باید تغییر کند. مسائل دینی متوجه روح زندگی است» (مطهری، ۱۳۸۰، ص ۴۱).

ایشان در بحث دیگری می‌گوید اسلام قانون است نه پدیده؛ و آنچه متغیر است پدیده است. قرآن نیز می‌گوید اسلام باقی می‌ماند، ولی پیغمبر می‌میرد.

درباره پیامبر می‌گوید «*انک میث و انهم میثون*» (زمر، ۳۰) ولی درباره اسلام و قرآن می‌گوید: «*انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون*» (حجر، ۹). البته این کاغذها و جلد‌های قرآن کهنه می‌شود، ولی آنکه هست حقایق قرآن است. ... قانون اسلام در واقع یک قانون موضوعه نیست، یک قانون طبیعی است که از طرف خدا بیان شده و در این



قانون، طبیعت اجتماعی بشر در نظر گرفته شده است.

بنیانگذار فقه جعفری در جواب سؤال فردی که پرسید چرا قرآن بر خلاف سایر کتب با تکرار، درس و نشر چیزی از تازگی و طراوتش را از دست نمی‌دهد، می‌فرماید: «لأن الله تبارك وتعالى لم يعطه لزمان موزن زمان ولا لناس موزن ناس فهو في كل زمان جديد و عند كل قوم غصن الي يوم القيامة» (مجلسی، ۱۴۰۳ هـ، ج ۱۹، ص ۹۶) اشاره است به اینکه شیء محدود به زمان و مکان وابستگی دارد، ولی کلام وحی از قبیل اشیا و ابزار نیست و محدودیت در آن راه ندارد. چون قانون هستی و علم کون و مکان و عالم ماده و ماوراء در آن موجود و جاودانه و جهان شمول است، هرگز کهنگی و فرسایش ندارد، در تعبیر دیگری امام صادق (علیه السلام) فرمود در قرآن تاریخ پیشینیان و اخبار آیندگان آمده است یعنی قرآن بر فراز زمان و مکان حاکمیت دارد. دلیل دیگر آن که کتابی است از سوی خالق عالم و ذات لایتناهی است که محدودیت‌بردار نیست و اوصاف او عین ذات اوست و کلامش ابدی است لذا جعفر بن محمد به سماعه بن عمران می‌گوید:

«ان العزیز الجبار انزل علیکم کتابه وهو الصادق البارّ فیہ خبرکم و خبر من قبلکم و خبر من بعدکم و خبر السماء و الارض ولو آتاکم من یخبرکم عن ذلك لتعجبتم» (کلینی، بی تا، ج ۴، ص ۴۰۰). خداوندی که قدرت قاهره‌اش همه هستی را فراگرفته، کتابش را بر شما فرو فرستاد در حالی که کلامش برخاسته از صدق و نیکویی است. در آن خبر شما و قبل از شما و بعد از شما و همه اخبار آسمان و زمین مکنون است؛ به گونه‌ای که اگر کسی که عالم به قرآن است، از اخبار و گفتنی‌های آن پرده بردارد، قطعاً شما متعجب می‌شوید. در این تعابیر، صادق آل محمد (علیهم السلام) دریچه‌ای از شناخت قرآن را به روی بشریت می‌گشاید و اعتماد اندیشمندان را در دریافت حقایق بر مبنای اندیشه قرآنی استوار می‌سازد و تازگی و طراوت و مکانت و عظمت و جامعیت و ابدیت را با دلایل روشن و عقلانی تبیین و سپس شیوه استنباط از آن را تشریح می‌نماید.

لذا می‌فرماید خدا آن را هرگز برای زمانی غیر زمان دیگر و برای مردمی غیر از مردم دیگر قرار نداد. او کتاب را تبصره و مایه بصیرت و هدایت و رشد و

سازمان پژوهش‌های اسلامی - دفتر نشر فرهنگ اسلامی - شماره ۸۴ - سال دوم - زمستان ۱۳۸۴



فضیلت همه بندگان قرار داد و چون دست بشر از علوم و مکونات آن کوتاه است، لذا برای هر زمانی جدید و تازه و برای هر قومی تا قیامت پر جذب و شیرین است (مجلسی، ۱۴۰۳ هـ.ج ۸۹، ص ۹۶).

در تعبیر دیگری از امیرمؤمنان است که «فتجلی لهم سبحانه فی کتابه من غیر ان یکنوا رأه» (بشتی، ۱۳۷۹، خ ۱۱۰)، خداوند در متن کلامش و بطن کتابش تجلی یافت تا بندگان او را به دیده باطن مشاهده کنند، ولو اینکه با دیده ظاهر او را نبینند.

امروز بشر گمان می‌کند که توانسته با کلیدهای راهگشای علم و تجربه به حقایق دست یابد و از طریق ابزار و آموزش، کلاس، درس، رایانه، دانشگاه، به واقعیات زندگی راه یابد. لیکن هر چه شتاب علمی او بیشتر می‌شود، ابهام‌ها و مسائل غامض در مقابل او بیشتر می‌گردد و از معنویات و اخلاق و بطن حقایق بیشتر فاصله می‌گیرد.

تعبیر قرآن آن است که اگر انسان به دریافت علم حصولی از ظواهر عالم اکتفا کند، هم چنان در غفلت و تاریکی به سر می‌برد و علم او یک علم لایه‌ای و قشری است که بطن ندارد «یطمون ظاهراً من الحیوه الدنیا و هم عن الآخره هم غافلون» (روم، ۷) می‌فرماید اکثر مردم از حقایق و بطن عالم غفلت می‌ورزند و به ظواهری از علوم حیات دنیوی اکتفا می‌کنند و چون از لایه ظاهر گذر نمی‌نمایند و از ماده به معنا و از جسم و نیازهای جسمانی به نیازهای روحانی ورود و غور نمی‌نمایند، لذا به دنیا اکتفا نموده، از آخرت و عاقبت زندگی و هستی غافل می‌مانند.

جرجی زیدان مسیحی درباره عظمت و پیشروی علمی مسلمین در قرون اولیه تاریخ اسلام و عظمت و حیرتی که آنان در عالم ایجاد کردند که همه اندیشمندان و متفکران و عالمان دینی و غیردینی معطوف دنیای اسلام شدند، این گونه می‌گوید «توجه مسلمین به علوم از قرآن آغاز گشت. مسلمین به قرآن اعجاب داشتند، به تلاوت صحیح اهمیت می‌دادند، و تمام سعی خود را در فهمیدن احکام قرآن مصروف می‌داشتند. احساس نیاز به درک و فهم الفاظ و معانی قرآنی، علوم مختلف اسلامی را به وجود آورد» (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۴۴۹).



جرجی زیدان در جای دیگر می‌گوید همین که مملکت اسلامی توسعه یافت و مسلمانان از افشای علوم انسانی فارغ شدند، کم‌کم به فکر علوم و صنایع افتادند و برای خود همه نوع وسایل تمدن فراهم ساختند و طبعاً در صدد تحصیل صنعت برآمدند ... بیش از سایر علوم به علوم عقلی چون فلسفه علاقه‌مند شدند. رسول‌اکرم (ﷺ) آنان را به علوم و بخصوص فلسفه تشویق می‌نمود و از آن جمله می‌فرمود «علم بیاموزید اگر چه در چین باشد»، «حکمت گمشده مؤمن است»، «آموختن علم بر هر زن و مرد مسلمان واجب است» (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۴۴۹).

استاد مطهری درباره رخداد عظیمی که در سایه نهضت علمی مسلمین در صدر اسلام ایجاد گردید، می‌گوید نقطه آغاز، قرآن است. مسلمانان علوم خویش را از تحقیق و جستجو در معانی و مفاهیم قرآن و سپس حدیث آغاز کردند. لذا نخستین شهری که جنب‌وجوش علمی در آن پیدا شد مدینه بود و نخستین مراکز علمی مسلمین مساجد ... و نخستین معلم شخص رسول‌خدا (ﷺ) بود (ممو، ص ۴۳۹). استاد درباره انقلاب و تحولی که امام صادق (علیه السلام) در پرتو تمسک به قرآن و حدیث ایجاد کردند، می‌گویند یک شور و نشاط علمی در میان مردم پدید آمد؛ شور و نشاطی که در تاریخ بشر کم سابقه بود که ملتی با این شور و نشاط به سوی علوم روی آوردند اعم از علوم اسلامی، ... مثل قرائت، علم تفسیر، علم حدیث، علم فقه، مسائل مربوط به کلام و قسمت‌های مختلف ادبیات یا علمی که مربوط به اسلام نیست و به اصطلاح علوم بشری است، مثل طب، فلسفه، نجوم، ریاضیات و نژادهای دیگر وارد اسلام شده بودند؛ از همه آن نژادها با شورتر همین نژاد ایرانی بود. اعراب آن قدرها در قرآن تعمق، تدبر و کاوش نمی‌کردند. ولی ملت‌های دیگر آن چنان در اطراف قرآن و مسائل مربوط به آن کاوش می‌کردند که حد نداشت. روی کلمه به کلمه قرآن فکر و حساب می‌کردند (ممو، ۱۳۶۸، ص ۱۴۲). اکنون جای این سؤال است که چه می‌شود که در چند سده بعد از حیات علمی امام صادق (علیه السلام) آن چنان تحولی در دنیای اسلام ایجاد می‌شود که نه تنها از جزیره‌العرب «جاهلیت اولی» رخت برمی‌بندد، بلکه



تمامی بلاد مشرق زمین تا خاور دور، شمال آسیا، بخشی از اروپا و جنوب قاره آفریقا تحت تأثیر این فرهنگ الهی قرار می‌گیرد و همه علوم از اقصی نقاط عالم به مرکز تمدن اسلام وارد می‌شود و سپس تنقیح و تکمیل و از آن جا به سراسر عالم منتشر می‌گردد. انواع شبهات و القانات از سوی ملحدان، زنادقه، صوفیه، معتزله، اشاعره در عرصه درون دینی و برون دینی مطرح می‌شود و بدون آنکه مسلمین از فرهنگ بیگانگان متأثر شوند، همه اینها در پرتو کتاب و سنت پاسخ داده می‌شود و مباحثات علمی و محاورات بدون اتهام و مجامله و مجادله صورت می‌گیرد آن هم در فضایی که حاکمیت از آن مخالفان ائمه (علیهم‌السلام) است و دست فرزندان رسول خدا (علیهم‌السلام) از حاکمیت دور است، بلکه کاملاً تحت نظر و مراقبت زندگی می‌کنند؟ آیا پاسخ این سؤال غیر از این است که تدبیر، حکمت، صداقت، حقانیت، اخلاص و عقانیت برخاسته از بیت فرزند رسول خدا یعنی صادق آل محمد (علیهم‌السلام) منشأ این همه خدمت و برکت و فضیلت می‌گردد؟

امام صادق (علیه‌السلام)، ممنوعیت‌ها، محدودیت‌ها در بیان حقایق قرآن و

عترت

صادق آل محمد (علیه‌السلام) در یک دوران پر مخاطره سیاسی، فکری و اجتماعی، حرکت علمی و نهضت فکری را آغاز می‌کند، در دورانی که حاکمیت اموی حقایق را وارونه نموده، سب علی و اولاد او را در سال‌های متمادی بر منابر رایج گردانیده، اندیشه فرهنگ‌سازی علیه علی و آل او را از مرحله کودکی به جوانی و جوانی به میانسالی و از آن به پیری تا مرحله «زرقم المقابر» به اوج رسیده است. فرقه‌ها و اندیشه‌های گوناگون در این فضای هرج و مرج سیاسی به اوج خود رسیده‌اند فرقه‌هایی چون مرجئه، مشبیه، مجسمه، صوفیه، اشاعره، معتزله و زنادقه میدان‌های فعالیت‌های فکری و عملی را در میان عامه مردم گسترده‌اند، اندیشه‌های باطل بر هر کوی و برزن در کمین کوچک و بزرگ پیر و جوان دام نهاده‌اند، یاران علی و حامیان بیت رسول خدا (علیهم‌السلام) و دوستداران اهل بیت چون



میثم‌تمار، رشید هجری، حجرین عدی و یارانش با دست و پای بریده و زبان قطع شده بر چوبه‌های دار رفته‌اند و در ممنوعیت تام بسر می‌برند. جرجی زیدان می‌گوید اولین کسی که زندان را تأسیس کرد، معاویه بود؛ او برای حفظ خود گارد مسلح تشکیل داد (جرجی‌زیدان، ۱۳۳۳، ص ۷۲۳).

«زیاد» در کوفه هم چنان به شکنجه و آزار و قتل و غارت حامیان علی (ع) سالیانی چند به بنی‌امیه خوش خدمتی کرده و «حجاج» مدت ۲۰ سال با کمال استبداد و خشونت بر عراق و ایران حکومت رانده و برای رضایت عبدالملک مروان در میان شهر کوفه و بصره «واسط» زندانی ساخته که یکصد و هشتاد هزار نفر در آن محبوس می‌شوند. این زندان به وسعت شهری است که هیچ‌گونه امکانات رفاهی در آن نیست. روزها آفتاب سوزان و شبهای زمستان سرمای حاکم بر این سرزمین از ابزار شکنجه است. پس از مرگ او فقط در این زندان ۵۰ هزار مرد و سی‌هزار زن از شیعیان در آن بسر می‌بردند که عده زیادی از آنان برهنه بودند (قمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۲۴).

سعیدبن جبیر یکی از ارادتمندان خاص و فقیهان عصر امام چهارم و نیز از تابعان رسول خداست. در حالی که زبان او به قرائت آیات قرآن باز بود و مدح علی و آل می‌نمود، حجاج بیرحمانه دستور جداسازی گردن او را صادر کرد. (ابن اثیر، ۱۳۷۰، ج ۴، ص ۵۷۹).

اهانت حتی به حرمین شریفین، کشتار در مکه حرم امن الهی از جنایاتی بود که در زمان عبدالملک بن مروان صورت گرفت.

جرجی‌زیدان می‌گوید: وقتی عبدالله زبیر به خانه کعبه پناه برد، به دستور حجاج خانه کعبه محاصره و حرم کعبه ویران گشت. وقتی تیراندازان از اجرای بی‌حرمتی امتناع کردند، حجاج گفت کعبه را تیر باران کنید و از هدایای عبدالملک بهره‌مند شوید (جرجی‌زیدان، ۱۳۳۳، ص ۶۵).

کار دیگری که خلفای بنی‌امیه بر خود مباح می‌دانستند، مصرف بیت‌المال مسلمین در جهت سوء استفاده شخصی و تقسیم آن بین نزدیکان و بالاخره وقایع تلخی بود که قبل و بعد از قیام عاشورا اتفاق افتاد، و تاریخ از ثبت و ضبط



آن ننگ دارد. میگساری، هوسرانی، شهوت‌گرایی، جایگزینی سلطنت به جای مقام عظیم خلافت نبوی، ساختن کاخ‌ها و قصرها و گردشگاه‌ها از بیت‌المال، خرید کنیزکان خوش‌صدا، اینها گوشه‌هایی از جنایات و خیانت‌های دوران بنی‌امیه بود.

حاکمیت با این سبک و شیوه ادامه حیات می‌دهد. از طرفی نهضت‌های شیعی بعد از عاشورا به شکست می‌انجامد و قیام‌هایی مثل قیام زید بن علی بن الحسین و نیز یحیی بن زید یکی پس از دیگری سرکوب می‌شود و از طرف دیگر حتی قرآن کریم از تعرض آنان مصون نمی‌ماند و احادیث جعلی و روایات کذب توسط جاعلان حدیث ترویج می‌یابد.

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: معاویه پیشنهاد هزار درهم به سمره می‌کرد تا بگوید آیات ۲۰۴ و ۲۰۵ بقره^۱ درباره علی بن ابی‌طالب و آیه ۲۰۷ درباره ابن‌ملجم نازل شده است اما سمره قبول نکرد. معاویه دو هزار درهم به او داد، نپذیرفت. سه هزار درهم داد، قبول نکرد، چهار هزار درهم فرستاد، پذیرفت و این گونه آیات قرآن را تحریف نمود (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۴۰، ص ۷۳).

ابوهریره یکی از کسانی است که احادیث زیادی را به خاطر پول، و رغبتی که به آل ابی‌العاص و خاندان ابوسفیان داشت، جعل و تحریف نمود. از جمله احادیثی را که در شأن علی (علیه السلام) بود، به خلفا و یا معاویه نسبت داد، علامه امینی در «الغدیر» می‌گوید: ابوهریره روایتی را از رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله) «الامناء عندالله ثلاثا، انا و جبرئیل و معاویه» (امینی، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۲۰۶). جعل حدیث در دوران معاویه وسیله کسب درآمد برای این گونه افراد محسوب می‌گردید. کار به جایی رسید که عایشه به ابوهریره گفت: تو جعل حدیث می‌کنی؟! و روایات او را رد می‌کرد (قمی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۸۰).

۱ - اشاره به آیات: «واذا تولی سعى فی الارض لینسد فیها و یهلك الحرث و النسل... و اذا قیل له اتوالله اخذته الغمۃ بالاثم...» (بقره، ۲۰۴-۲۰۵).

۲ - «ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله...» که آیه در شأن علی بن ابی‌طالب است به اسناد متعدد.



جرج جرداق می‌نویسد: بارزترین نمونه امویان برای نشان دادن صفات و روحیه بنی‌امیه معاویه بن ابی‌سفیان است. وقتی درباره او دقت می‌کنیم، می‌بینیم که بویی از انسانیت اسلام و اخلاق مسلمین نبرده است. او لباس ابریشمی می‌پوشید، در ظرف طلا و نقره غذا می‌خورد و هنگامی که به او اشکال می‌کردند، می‌گفت من در این کار اشکال نمی‌بینم (امینی، ۱۳۶۶، ج ۱۰، ص ۳۲۶).

سیره عملی معاویه و بنی‌امیه از طرفی موجب وارونه‌سازی قرآن و سنت و ایجاد تحریف و بدعت می‌شده و از طرف دیگر زمینه‌ساز رشد اندیشه‌های باطل و انحرافی می‌گردید. امام صادق (علیه السلام) تا چه میزان بایستی تلاش و برنامه‌ریزی می‌کرد تا نه تنها یک تنه به مبارزه و مقابله با آن وضع بپردازد، بلکه در مقام تبیین و تشریح واقعی سنت در برابر بدعت بر آید و بر قرآن و بطن‌گرایی آن تأکید نماید و در رجعت مردم به تفسیر درست اهتمام داشته باشد تا این آفات و بلیات فرهنگی را از جامعه اسلامی محو کند. این چیزی نبود که به دست انسان‌های معمولی و غیرمعصوم محقق شود؛ به این دلیل است که گفته می‌شود نظام اسلامی و اسلام مرهون تلاش صادقین (علیهم السلام) است. نوع تلاش امام صادق (علیه السلام) آن گونه بود که راه اندیشه نوین و رجعت صادقانه به دین را برای اندیشمندان باز می‌کرد، و با عبارات و مباحثات فردی و جمعی، علنی و سری، به بیان و کشف دقیق احکام و قوانین دینی می‌پرداخت. در مباحث بعدی در سایر مختصات فقه شیعی در نحوه برگرداندن حکم به قرآن و رد متشابه بر محکم و شیوه‌های آموزش اجتهاد بر اساس قرآن و سنت سخن خواهیم گفت.

نتیجه‌گیری

الف - علما از آن جهت که نماینده دین خدا هستند و از طرفی رسالتی را از سوی ائمه هدی دارند، باید در جهت اصلاح خود برآیند تا جامعه به سبب آنها اصلاح گردد.

ب - عالم واقعی باید این توجه تام را داشته باشد که هیچ چیزی جز هدایت مردم مورد نظر او نباشد و هیچ عامل و گرایش نفسانی دنیوی مقاومت و رسالت



او را تحت الشعاع قرار ندهد، زیرا در غیر این صورت نه تنها خدمتگزار نیست که مثل قطاع الطریق است که انسان‌ها را به عنوان دین از مسیر اصلی دین و ائمه آن دور می‌سازد.

ج - اگر عالم فاسد شد، مایه سکون و آرامش و فلاح و صلاح از بین می‌رود و قوام زندگی معنوی انسان‌ها متزلزل می‌گردد. بلکه اعتماد و ارزش باوری در میان مردم، رو به اضمحلال و نقصان می‌رود.

د - اگر عالم دین فاسد شد، زشتی و قبح کار او از زشتی فعل ابلیس و فرعون بیشتر است، زیرا آن دو به روشنی موجب ضلالت خلق خدا می‌شدند و ادعایی مبنی بر دیانت و رسالت ابلاغ دین نداشتند. اما عالم دین اگر فاسد شد، تالی تلو آن آثاری است که فقط به خود فرد باز نمی‌گردد، بلکه دین خدا مورد بی‌احترامی و بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد. از طرفی سوء استفاده او راحت‌تر صورت می‌پذیرد، زیرا در ابتدای امر مردم به او اعتماد می‌کنند و او را در لباس دوست و خادم می‌بینند، لذا «چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا».

ه - اگر عالم دینی فاسد شد، دیگر مرز میان زیبایی و زشتی، نیکی و بدی، هدایت و ضلالت، قابل انفکاک و جداسازی نیست. اینجاست که با فساد عالم عالم تباه می‌شود؛ چنانچه در تعابیر روایی هم آمده «انما فسد العالم ففسد العالم».

پرتال جامع علوم انسانی
پژوهش‌های علوم انسانی و معارف دینی



منابع و مأخذ

✓ القرآن الكريم

✓ آل علی، نورالدین، الامام الصادق كما عرفه العلماء الغرب، بیروت، مؤسسه الفكر الاسلامی، ۱۴۲۰هـ

✓ ابن ابی الحدید، عبد الحمید ابن هبة الله، شرح نهج البلاغه، بیروت، ارشاد الحدیث، بی تا

✓ ابن اثیر، علی ابن محمد، الكامل فی التاريخ، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۰

✓ ابن حنبل، احمد ابن محمد، مسند احمد ابن حنبل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳هـ

✓ الامینی النجفی، عبد الحسین احمد، الغدير فی الكتاب و السنة، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۶۶

✓ بخاری، محمد ابن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۸هـ

✓ ترمذی، محمد ابن عیسی، سنن ترمذی، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، بی تا

✓ تهرانی، سید محمد حسین، ولایت فقیه در حکومت اسلام، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ

✓ جرجی زیدان، — تاریخ تمدن اسلام، ترجمه: علی جواهر الکلام، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۳

✓ حاکم نیشابوری، محمد ابن عبد الله، مستدرک علی الصحیحین، حلب، منشورات مکتب المطبوعات الاسلامیة، بی تا

✓ حیدر اسد، — الإمام الصادق و المذاهب الاربعة، بیروت، منشورات الکتب العربی، چاپ اول، ۱۴۰۳هـ



- ✓ دشتی، محمد، *نهج البلاغه*، تهران، موعود اسلام، چاپ اول، ۱۳۷۹
- ✓ شهرستانی، محمد ابن عبد الکریم، *الملل و النحل*، قاهره، مکتبه الانجلاوا
المصریه، بی تا
- ✓ طبرسی، ابی منصور، احمد ابن علی، *الاحتجاج*، نجف ف دارالضمان، طبع
فی مطابع، ۱۳۸۶
- ✓ العاملی، محمد ابن الحسن، *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*،
بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ پنجم، ۱۴۰۳هـ
- ✓ عسقلانی، ابن حجر احمد ابن علی فتح الباری، *شرح صحیح بخاری*،
بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸هـ
- ✓ القزوینی، سید محمد کاظم، *موسوعه الإمام الصادق*، قم، مکتبه بصیرتی،
چاپ اول، ۱۴۱۸هـ
- ✓ قمی، عباس، *سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار*، تهران، فراہانی، ۱۳۶۳
- ✓ همو، *الکنی و الالقب*، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۱
- ✓ قندوزی حنفی، سلیمان ابن ابراهیم، *ینابیع المودہ*، بیروت، مؤسسہ اعلمی
للمطبوعات السلاج، بی تا
- ✓ الکلبینی، محمد ابن یعقوب، *اصول کافی*، بیروت، ۱۴۱۱هـ
- ✓ مجلسی، باقر ابن محمد تقی، *بحار الأنوار*، بیروت، دار الاحیاء التراث
العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۳هـ
- ✓ مطهری، مرتضی، *پانزده گفتار*، تهران، انتشارات صدرا، چاپ اول، ۱۳۸۰
- ✓ همو، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، تهران، انتشارات صدرا، چاپ
نوزدهم، ۱۳۷۲
- ✓ همو، *سیری در سیره ائمه اطهار*، تهران، انتشارات صدرا، چاپ چهارم،
۱۳۶۸
- ✓ یزدی، محمد کاظم، *عروة الوثقی*، قم، مطبوعات اسماعیلیان، ۱۳۷۰